

قصهٔ موش و گربهٔ منظوم

آقای دکتر محسن صبا استاد دانشگاه، که از خانوادهٔ ذوق و هنر، و خود نیز صاحب ذوق و سلیقهٔ سرشار است، بتازگی درسلسلهٔ انتشارات انجمن دوستداران کتاب منظومهٔ «موش و گربهٔ عبیدزاکانی» بانه تصویر رنگین و یازده تصویر سمپد و سیاه کار محمود جوادی پور را انتشار داده است که در ۱۳۳۵ در چاپخانهٔ بانک ملی بطبع رسیده است. چاپ در نهایت نفاست است و تصاویر از لحاظ هنری (تا آنجا که بنده شایستگی اظهار نظر دارد) بکمال است. از زمانی که موش و گربه در مطبعهٔ کلویانی برلن با تصاویر زیبای کارلک نقاش آلمانی بچاپ رسیده و منتشر شده بود دیگر این کتاب را بآن خوبی ندیده بودیم تا الحال که این چاپ بدست ما آمده است و فی الواقع از حیث تصویر و چاپ حق کتاب کاملاً ادا شده.

اما از نوروز این سال که نسخهٔ کتاب را آقای دکتر صبا ببنده عیدی دادند تا کنون مسائل بسیاری، مربوط بمتن کتاب و این صورتی که ابیات منظومه را ضبط کرده اند، و مربوط باینکه آیا این منظومه واقعا از عبیدزاکانی است، و اینکه اصل و منشأ چنین داستانی چه بوده است و از کجا آمده است، و خیلی اموردیگر، در خاطر بنده خلیجان میکرده است و مرا راحت نگذاشته است تا ناچار شدم مطلب را در مجلهٔ محترم یغما طرح کرده خوانندگان آن را در این افکار مورد مشورت سازم شاید از میان ایشان کسی جواب مُقنعی بمسائلی که بفکر بنده رسیده است بدهد.

اولا مؤلف این منظومه: من میدانم که بی شمارند مردمی که می گویند وقتی که شعری خوب باشد آن را باید خواند و از بر کرد و از آن لذت برد و در پی آن نباید بود که گوینده کیست - یاد شیخ احمد سیگاری بخیر، همیشه چنین می گفت و با ما در این خصوص مباحثه ها می کرد که تمامی نداشت - ولی آخر وقتی که شما گفتید «بقول خواجه حافظ: با دوستان مروّت با دشمنان مدارا» بیک تن دیگر هم اجازه دهید که اگر خواست شك کند در اینکه این سخن از حافظ است یا از دیگری،

و تحقیق کنند تا بحقیقت برسد. وانگهی این گونه کنجکاو ضرری ندارد که کسی بخواهد بداند که فی‌المثل حافظ این فکر را از جای دیگری اقتباس کرده است، یادران مبتکر بوده؛ عبیدزاکانی موش و گربه را سروده یا دیگری؛ سعادتنامه از ناصر خسرو هست یا نیست؛ وقس علی هذا. تحقیقاتی از این قبیل برای بعضی اشخاص لذتی دارد، و تتبع مآخذ و رسیدن به نتیجه صحیحی، یا مایوس گشتن از آن و کار را به آیندگان وا گذاشتن و اخطار کردن که «من تا فلان حد و فلان جا زفتم، شماره رفته را دیگر میمائید، و بعد از آن رادنبال کنید» فی نفسه نوعی تشفی خاطر و آسودگی خیال می آورد. شما باین نوع تعمق و تدقیق اگر علاقه ندارید نخوانید. ما از برای آنها می نویسیم که این گونه مقالات و این قبیل کارها را می پسندند و میخوانند.

منظومه موش و گربه معروف را که اینجا مورد بحث است ما از بچگی همیشه شنیده ایم که عبید زاکانی شاعر مشهور هزل سرا و لطیفه نویس و بذله گوی قرن هشتم و همعصر خواجه حافظ شیرازی نسبت داده اند، و در آخر خود منظومه هم آمده است که هست این قصه لطیف و ظریف یادگار عبید زاکانا

و ما تا بچه بودیم باین گفته و این سند محکم قانع بودیم. اما وقتی آمد که شک در خاطر ما خلعجان کرد، نه تنها در این باب، در همه چیز. و شک را برخی از متفکرین از برای پیشرفت علوم و ترقی دنیا لازم می شمارند اگر چه دیگران نیز هستند که شک را برای خوشوقتی انسان مضر می شمارند و باقی ماندن در ایمان به یقینات غیر ثابت را و لواینکه مجازی باشد رجحان میدهند و تفکری را که موجب تزلزل عقیده در مسلمات مقبوله شود کفر می پندارند و با خواجه شیراز همدم میشوند که: خوش وقت رهروی که نظر بر مجاز کرد.

چرا شک در نسبت این منظومه به زاکانی کردیم؟ باین جهت که نسخه های متعدد از دیوان و کلیات او در کتبخانه های عالم دیدیم متعلق به اوایل قرن نهم تا اواسط قرن سیزدهم هجری، و در هیچ يك از آنها موش و گربه نبود. اینك فهرستی از بعضی از آن نسخ:

نسخه دیوان عبید زاکانی در موزه بریتانیا بشماره و نشان Or, 11230 مورخ

۸۱۷ که اوراق اوایل آن نامرتب است و باید چنین ترتیب داده شود: ۲۱۹، ۴، ۵، ۷، ۳، ۶، ۸ الی آخر، و میان ورق ۷۱ و ۷۲ چند ورقی افتاده و فعلاً ۱۱۹ ورق بیش نیست. نقایص این نسخه از نسخه دیگری در همان کتابخانه که نشان آن Or. 2947 است رفع میشود، و آن اوراق b^{69} تا a^{89} و b^{140} + a^{141} از این نسخه دومی است.

نسخه دیگری در همان کتابخانه بنشان Or. 573g که در حدود هزار هجری و بعدتر تحریر شده است و شامل این رسایل است: هزلیات، ده فصل، کنز اللطایف، فال نامه، اخلاق الأشراف، نصیحت نامه، واردات النصائح، عشاق نامه، دیوان ورباعیات نیز در آن بوده است ولی بالفعل نیست و ۱۱۱ ورق است.

نسخه دیگری همان کتابخانه بنشان Or. 2947 در ۱۴۶ ورق که بیش ازین ذکر شد قدیم نیست و از اول و آخر آن اوراقی ساقط شده است.

نسخه دیگری همان کتابخانه بنشان Or. 6303 دوست ورق است و کامل است اما بسیار تازه است (۱۲۵۳ هجری) با وجود این موش و کربه را ندارد.

خوشطبعیهای عبید زاکانی و یاران دیگر در نسخه ای از همان کتابخانه بنشان و شماره Add. 7666 ورق b^{369} و مابعد.

در کاتالوک کتابخانه اوده ص ۱۸ و ۵۲۷، و فهرست لایبزیگ ص ۵۳۷ و فهرست نسخ فارسی برلن ص ۲۸ و فهرست کتابخانه وین شماره ۵۶۷ نیز نسخی از دیوان عبید آمده و از احوال او چیزی یاد شده است.

در استانبول نسخ عدیده از دیوان و کلیات او محفوظست که بنده بعضی را برای کتابخانه مرکزی دانشگاه عکس گرفته ام، از آن جمله است:

کلیات عبید در حمیدیه بشماره ۱۱۸۱ که مشتمل است بر: ترکیب بند و ترجیع و قصاید (بدون رعایت ترتیب الفبائی باعتبار قوافی)؛ و مقطعات و غزلیات (آن هم بدون ترتیب هجائی قوافی) و رباعیات (همچنین)؛ سپس ترجیع هزل و مثنویات هزل و تضمینات هزل و قطعات و فهلویهای هزل و عشاق نامه و دلگشا و اخلاق الأشراف و صد پندنامه و ریش نامه و تعریفات. کتابت محمد بن رسول المشهور بشرایبی (؟) در محرم ۸۹۸ دارای ۲۲۷ ورق بنسبتعلیق و نسخ.

کلیات عبید در لالا اسمعیل بشماره ۵۷۲ که اصل آن نسخه کهنه ایست و اوراق جدیدی بجای اوراق گمشده آن در ۱۰۷۷ هجری افزوده اند (اوراق ۱ و ۲ و ۴۸ تا ۶۳ و ۱۶۹ و ۱۸۰) و مشتمل است بر مدایح سلطان اویس و جلال الدین شاه شجاع و شیخ ابواسحق (مبالغی از اشعار در حاشیه‌ها نوشته شده) و سپس مثنوی مدیحه و چندین قصیده و غزل مدیحه، آنگاه غزلیات و مقطعات و رباعیات و ترجیعات جد و هزل و تضمینات و عشاقنامه (که در ۷۵۱ سروده) و نوادر الأمثال بعربی نظم و نثر (همه از دیگران) و کتاب ده فصل در تعریفات و اخلاق الأشراف و رساله دلگشا (باب اول بعربی و باب دوم بفارسی همه حکایات) و فالنامه و رساله ریش و صد پند. دارای ۱۸۸ ورق بقطع خشتی و خط نسخ خوب.

در کتبخانه مرحوم ذکاء الملک فروغی نسخه بسیار قدیمی از دیوان و کلیات عبیدزاکانی بود با المعجم در یک مجلد که اندکی پس از وفات عبیدزاکانی (ظاهراً در ۷۷۲ در گذشت) و در زمان حیات خواجه حافظ کتابت شده است. آنجا هم از موش و گربه اثری نیست.

خود بنده نیز نسخه‌ای از کلیات او دارم که بدک نیست و بالنسبه قدیم است ولی موش و گربه در آن نیست.

منتخب لطائف نظام الدین عبیدزاکانی که باهتمام میرزا حبیب اصفهانی و مسیو فرته Ferté عضو سفارت فرانسه در استانبول سال ۱۳۰۳ هجری چاپ شد و در واقع شامل کلیه لطائف اوست (نه منتخب آنها) باز از موش و گربه عاریست.

این شگ روز بروز قوی تر میشد. بعد دیدم که نسخه موش و گربه منظومی بانشای محمد حسن متخلص بشائق در کتبخانه دیوان هنداست در لندن، که در دیباچه آن از موش و گربه خواجه عبیدالزاکانی و یکصدوده بیت بودن آن بحث شده است و او این منظومه خود را در ۱۲۴۴ در زمان فتحعلی شاه قاجار ساخته است (بعدازین به توصیف این منظومه خواهم پرداخت)؛ ناچار شدم که بگویم هیچ جا قدیمتر از عهد فتحعلی شاه ندیده‌ام که این منظومه را بعیدزاکانی نسبت داده باشند، و شگ دارم که نسخه‌های خطی منظومه که آقای دکتر صبا در دیباچه این چاپ یاد کرده اند

از این قدیمتر باشد. این نکته‌ها دوسه تن از دوستان و آشنایان از بنده شنیده بودند و شنیدم که شخصی آن را بعنوان استنباط و نتیجه تحقیق خود اظهار کرده است. بعد از آنکه موش و گربه چاپ دستداران کتاب منتشر گردید در طهران با صدیق دانشمند خود آقای دکتر اصغر مهدوی بحث از این کتاب می‌کردیم، فرمود که در کتابخانه ما نسخه‌ای از کلیات عبید هست که جدید نیست و سه صفحه از موش و گربه هم دارد. آورد و دیدیم و چنین تشخیص دادیم که در حدود نهصد تا نهصد و پنجاه هجری کتابت شده است. پس اسناد کتاب بعیب زاکانی تا بقرن دهم عقب رفت و قدری از خطر اینکه از او ندانیمش دور شد^۱. آن سه صفحه را بخط خود نقل کردم و بعد از این در این مقاله خواهم آورد.

ثانیاً اینکه این قصه از کجا آمده: سابقاً در جواب سؤالی که در مجله سخن مطرح شده بود (هشت نسال قبل) بنده چیزی در این باب نوشتم و آن را اینجا تکرار نخواهم کرد. مجملأً اینکه قصه گربه متمبّد روزه گیر و نماز خوانی در یونان و در هند بوده است، و اشاره‌ای بآن در کلیله و دمنه (حکایت کبکنجیر) و در مرزبان نامه (ص ۱۴۴) و در شعر خواجه حافظ (غره مشو که گربه عابد نماز کرد) آمده است. عبید مردی ظریف و خوش طبع و نکته‌بین و بذله گو بوده است و هر جا هر چه می‌دید و می‌پسندیده است آن را می‌گرفته و عیناً یا با تبدیل الفاظ از آن خود می‌کرده است. بسیاری از حکایات تازی و پارسی که در رساله داگشا آمده است در محاضرات راغب اصفهانی بعربی منقول است (چاپ مصر جلد اول ص ۶۳ و ۲۰۸ و ۲۲۴ و ۲۹۶ و ۳۱۷ و ۳۴۴ و ج ۲ ص ۳۲۱ و غیرها دیده شود). بعید نیست که (اگر واقعاً این قصه از او باشد) مضمون را از یکی از آن مأخذ گرفته باشد و این منظومه شیرین را از آن ساخته باشد^۲.

۱ - اعتباری برای مذکور بودن نام عبید در یکی از ابیات موش و گربه (یادگار عبید زاکانا) قائل نمی‌توان شد، زیرا که کاملاً امکان دارد که دیگری آن را سروده باشد و این نام را فقط بخاطر اینکه قافیه مناسبی است در آن آورده باشد و از همین راه بنام اوشهرت یافته باشد. رسالات بسیاری بفلط یا بنسینا نسبت داده اند تنها بدین سبب که مؤلف در موردی مطلبی از او با ذکر نام او نقل کرده است. ۲ - احتمال می‌رود که يك قصه موش و گربه بهمین تفصیل ولی بشر موجود بوده باشد و عبید زاکانی آن را بنظم در آورده باشد - به صفحات بعد رجوع شود.

و این عیبی نیست که گوینده‌های ماده‌ی خامی از عملی بگیرد و دیبای خسروانی از آن بسازد.

ثالثاً متن موش و گربه: بی‌امانت تراز ایرانیان نسبت با آثار گذشتگان خدا

هنوز نیافریده است. کتاب و شعر از هر که باشد و هر قدر نویسنده و گوینده آن عزیز و محترم باشد کاتبی که نسخه‌ی آن را می‌نویسد، و خواننده‌ای که دارد آن را مطالعه می‌کند، آن را بمیل خود تغییر میدهد. بالاتر از اینکه مسعود سعد سلمان دیوان خود را بکاتبی معروف و آشنا بدهد که ازین برای من نسخه بردار، و او در غالب ابیات شاعر تصرف کند؟ فردوسی و مولوی و سعدی و حافظ شعرای بسیار بزرگی بودند و نظیر آنها نیامده است، و فلان کاتب و نسخه‌نویس هم این را معتقد بوده است، اما در ضمن هم می‌پنداشته است که این شعرای بزرگ نمی‌دانستند چطور شعر بگویند که خوب و بی‌عیب باشد، و وظیفه‌ی هر ایرانی و هر فارسی‌زبانی است که اشعار سست آن مفاخر قوم خود را اصلاح کند که سرشکسته نشوند. این ابله سفیه معتوه دیوانه‌بهرتزاز مولوی می‌فهمیده است که مثنوی را چگونه باید آغاز کرد. مولوی گفته بوده است:

بشنو این‌نی چون شکایت می‌کند از جدائیه‌ها حکایت می‌کند

کز نیستان تا مرا بیریده اند در نفیرم مردو زن نالیده اند

این پدر نفتی نمی‌فهمد که مولانا چه گفته است گمان می‌کند که اگر این دوبیت را تغییر دهد و بصورت « صحیحی » در بیاورد خدمتی بمولانا کرده است که مردم نخواهند فهمید آن مرحوم چرس کشیده بوده و بنسک خورده بوده و لاطائل و بی‌معنی می‌فرموده است.

فردوسی شاعر بزرگی بوده، پیغمبر سخن بوده، اما عقلش نمی‌رسیده است که از برای پهلوانی مانند رستم ننگست که اقرار کند که از تیرهای اسفندیار فقط هشت تیر باو اصابت کرده بوده؛ چرا گفته است « بخوردم ز تو هشت تیر خدنک »؟ بایست گفته باشد « بخوردم صدوبیست تیر خدنک » تا معلوم شود که چقدر پهلوان بوده. پس شعر فردوسی را باید « اصلاح » کرد. نتیجه اینکه در سراسر دواوین و منظومه‌های فارسی يك بیت نیست که بقطع و جزم بتوان گفت بآن صورتیست که شاعر آن را ساخته و نوشته بوده است. حال کتب نثر ازین هم بدتر است. دو نسخه شبیه بهم

از هیچ کتابی نمی‌توان بدست آورد، و بر این مطلب هزاران مثال می‌توان ذکر کرد. باین جهتست که ما در تصحیح متون قدیم دنبال نسخه‌های کهن می‌رویم که کمتر در آنها تصّرف شده باشد، چونکه هر قدر از عهد گوینده و نویسنده دور تر شویم عدّه نسل‌های این «مصحّحین» ناپاک زیاده‌تر، و کتاب از صورت اصلی بعیدتر میشود. «موش و گربه عبید زاکانی» چندین بار مورد تصّرفات عمدی شده است که تصّرف کنندگان صریحاً اقرار کرده‌اند، مثلاً موش و گربه شائق که بعد ازین ازان بحث خواهیم کرد، و موش و گربه محمّس اسمعیل چورکچی. اما ازین گذشته نیز بسیار تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان در متن آن راه یافته است، غالباً بعمد و از روی قصد و برای «بهبتر کردن» آن. آخرین مرحله این اصلاحات و تصحیحات متنی است که اکنون از جانب انجمن دستداران کتاب منتشر شده است. این دیگر از اصل عبید زاکانی (اگر اصلاً از او بوده است) چنان دور شده است که اگر خود گوینده هم آن را ببیند نخواهدش شناخت.

آقای دکتر محسن صبا می‌گوید: «آقای فلان» که درجه تحقیق و مایه ادبی ایشان لازم بتوصیف نیست سالها قبل روی این منظومه زحمت بسیار کشیده بودند و نسخه‌ای صحیح و منقّح تهیه کرده بودند و موافقت نمودند که متن اساسی ما همان نسخه‌ای باشد که ایشان تصحیح فرموده‌اند «ولی آقای دکتر صبا با داشتن «نسخ متعدّد چاپی و خطّی» که آنها را مقابله کرده بوده است چطور ندیده است که این نسخه بهیچ یک شبیه نیست و بعدی از آنها دور است که آن را منظومه جدیدی از انشای «مصحح محترم» می‌توان نامید؟ بفرمائید، این چه بیبتی است که از نسخه آقای دکتر اصغر مهدوی، نسخه‌ای که چهارصدسال قبل کتابت شده است، عیناً و باتمام اغلاط و عیوب آن نقل شده است بدون تصّرف اینجا چاپ میشود، آن را با ابیات چاپ دستاران کتاب مقابله کنید و با ابیاتی که در نسخه‌های چاپی دیگر آمده است مقابله کنید تا ببینید که دست تصّرف عمدی مرحله بمرحله این منظومه را که بقول آقای دکتر صبا «یکی از نوادر ساخته‌های فکر بشری است» در عرض چهارصدسال از کجا بکجا کشانیده است.



- ۳ ای مجوسك بطبع ميزانا
قصه موش و گربه را تو بنظم
گربه دوربين شير شكل (كذا)
- ۴ شكمش طبل و سينه اش قاقم
عزبان را عروس جامه خواب
رهبان ديگك و كاسه و كفچه
- ۵ اينچنين گربه كه من صفقش
روزي اندر شرابخانه شد او
جست موشى ز كنج سوراخى
- ۶ سر بمى در نهاد و مى نوشيد
گفت كو گربه تا سرش بكنم
گربه در پيش من چه سگك باشد
- ۷ سر صد گربه را ببخشم من
گربه اين را شنيد و هيچ نگفت
ناگهان جست و موش را بگرفت
- ۸ اين زمانت كنم بقدر گناه
موش گفتا كه اى هژبر زمان
مست بودم اگر كهى خوردم
- ۹ گربه آن موش را گرفت و بخورد
دست و رو را بشت و مسح كشيد
بعد ازان گفت توبه كردم من
- ۱۰ موشكى اين شنيد و باز بجست
مژدگانى كه گربه زاهد شد
هفت موش گزيده برجستند
- ۱۱ قصه موش و گربه بر خوانا
نيك بر خوان چو در و مرجانا
كهربا چشم نيز دندانانا
ابرويش قوس و نير مژگانا
كدخدارا بخانه مهمانا
مشرف ديگك و كاسه و خانانا
كردم اى عاقل سخندانانا
تا مگر موش گيرد آسانا
بر سر خم مى خروشانانا
مست گرديد و شد بجولانانا
سر او را برم بميدانانا
كه شود خصم من بموشانانا
بسختاوت بروز احسانانا
چنگك و دندان زدى بسوهانانا
گفت موشك كجا برى جانانا
از سگى خوار تر بقربانانا
عفو كن بر من اين گناهانانا
كه فراوان خورند مستانانا
سوى خانه بشد خرامانانا
فرض را پيشه كرد ديوانانا
ندرم موش را بدنانانا
زود برد اين خير بموشانانا
عابد و مؤمن و مسلمانانا
هر يكى كدخدای دهقانانا

- هر یکی از برای تحفه او
 آن یکی حقه پر از کشمش
 ۲۷ آن یکی مغز جوز و خرما داشت
 آن دگر قالب پنیر بدست
 پیش گربه شدند آن موشان
 ۳۰ گربه چون هفت موش دید چه گفت
 هر که کار خدا کند بی شک
 گربه گفتا که پیش فرماید
 ۳۲ پیش رفتند موشکان جمله
 موشکان پیش گربه می رفتند
 آن چنان جست گربه بر موشان
 ۳۶ دو بدین چنگک و دو بدان چنگال
 آن دو تای دگر که جان بردند
 گربه تا بود فاسق و فاجر
 ۳۹ این زمان پنج پنج می گیرد
 موشکان جمله در عزای رئیس
 برگرفتند نقل الوانا
 وان دگر سنجد و سپستانا
 آن یکی فندق و سفسقانا
 آن یکی حقه نمکدانا
 با سلام و درود و احسانا
 رزقکم فی السماء دیتانا
 رزقش از حق رسد باسانا
 قدمی چند پیش رنجانا
 با ادب با سلام و ارکانا
 تنهاشان چو بید لرزانا
 چون مبارز بروز میدانا
 يك بدنجان چو شیر غرانا
 زود بردند خیر بموشانا
 صید او يك بدی بسالانا
 تا شده مؤمن و مسلمانا
 جامه کردند سیه چو قطرانا (۱)

غصه نباید خورد. عبیدزاکانی شاعر بزرگی بوده است اما شعر نمی توانسته بگوید باید شعر ساخت و باو نسبت داد. ولی امیدوارم آقای دکتر صبا پشیمان نشود از اینکه باین مخلص خود عیدی نوروزی داده است. من نیت بد ندارم، و قدر زحمت و اهتمام و ذوق و سلیقه دکتر صبارا می شناسم، اما آخر روزی باید از این تصرف کردن در میراث نیاکان و مزد ریگ گذشتگان دست کشید (۲). اگر موشی بگربه ای بگوید

۱ - نسخه همین قدر دارد، و من غیر از اینکه ب و ج و ز و کاف را برسم امروز کردم تغییری در آن ندادم. ۲ - مگر اینکه شما معتقد باشید که اشعار فردوسی و مولوی و سنائی و ناصرخسرو و نظامی و سعدی و حافظ و دیگران ملک مردم ایران و سایر فارسی زبانان است و در ملک خود هر تصرفی که میخواهند می توانند بکنند. ولی در این صورت دیگر اسم آن بیچاره ها را که دستشان از دنیا کوتاهست و گناهی غیر ازین ندارند که نام نیکی برای ایران در عالم ثبت کرده اند روی مزخرفاتی که خود میسازیم نباید بگذاریم.

که خوردم و شاعری آن را نقل کند ، شما یا باید از تمام کتاب او چشم پبوشید (چنانکه مرحوم ادیب پیشاوری از مننوی بخاطر حکایت کتیزک و کدو بیزار بود) و یا باید عین آن را نقل کنید و بدست اطفالتان بدهید . اما آن یکی بیت که لفظ ترکی در آن آمده است در این نسخه نیست و گمان می کنم الحاقی باشد .

قصه موش و گربه شائق

نسخه این کتاب در کتبخانه دیوان هند در لندن بشماره ۴۵۸۱ محفوظ است و دارای دو مقدمه است اولی بنثر و دومی بنظم . مختصر مقدمه منشورش اینست : و اما بعد چنین گوید احقر عبداللّه محمد محسن بن محمد حسین اصفهانی المتخلص بشائق . . . دوستی یکدل گفت کتاب موش و گربه را که از تألیفات وتصنیفات املح الشعرا خواجه عبیدالزاکانی است تضمین نمای و یکصد و ده بیت اشعار آبدار او را مرتب و مسجا (کذا) و مقفا ساز ببحر موزون و اشعارات مکنون و مشتمل و محتوی نمای بربک هزار و پانصد اشعار (و رای صدوده بیت عبیدزاکانی) . . . در او ان دولت فتحعلی شاه قاجار در سال فرخنده فال سیچقان نیل بتحسب خاصه عجمان مطابق سنه ۱۲۴۴ در شب ۴ شنبه ۵ شهر صیام که خسرو کوا کب چشم یعنی نیر اعظم از خلوتخانه حوت مسند نشین بزم هل گردید باختتام و انجام رسید . گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و بعضی از ابیات مقدمه منظومش اینهاست با حذف چندین بیت از میان آنها :

اگر داری تو عقل و دانش و هوش	اگر داری تو عقل و دانش و هوش
همه اشعار او مطبوع و شیرین	همه اشعار او مطبوع و شیرین
مقفا و مسجا و مردف	مقفا و مسجا و مردف
اگر هست اندران اغراق بسیار	اگر هست اندران اغراق بسیار
که از آغاز تا انجام عالم	که از آغاز تا انجام عالم
کنون دیباچه اش آمد باتمام	کنون دیباچه اش آمد باتمام
.....
که ناگه زان میان شاهدان چست	که ناگه زان میان شاهدان چست
که بر خاطر مرا حرفی رسیده	که بر خاطر مرا حرفی رسیده

رفیق مشفق با دوستان گفت
اگر باشید یکدم آرمیده

بایشان گفت آن باهوش و بارای
 ولی خواهم کتاب کربه و موش
 کسی تضمین کند او را تمامی
 رفیقان سوی من کردند اشاره
 من از گفتار ایشان گشته دلگیر
 ازین گفتار وزین بیهوده خواهش
 نزیید صدر بر مفلوک پایه

که دانم گر چه هست این مشکل از مای
 که باشد از عبید آن مرد باهوش
 کزو ماند درین مرتوده (؟) نامی
 که باشد این فلانی را بیاره
 بدیشان گفتم ای باران تدبیر
 فتاده بر تن و بر جانم آتش
 ازین خواهش بسی بیند کنایه

اما عاقبت بخواهش ایشان تن در داد و نسخه‌ای از موش و کربه بوجود آورد
 که متجاوز از هزار و پانصد بیت است و در هشتاد ورق است و مصوّراست :

نه از اشعار تنها بل تصاویر
 درو بنکاشتم از خامهٔ پیر
 و اینک چند بیت بریده بریده و مجزّا از اصل منظومهٔ موش و کربه :

ای خردمند طبع موزان
 قصهٔ موش و کربه بر خوانا
 زود بر خوان چودر مکنانا
 بحوالی شهر کاشانا
 گر گذارش فتد بقوطی شحم
 همه را خایید او بدنانا
 گاه عابد گهی بود زاهد
 گاه کافر گهی مسلمانا
 گاه دزد است گاه صاحب مال
 گاه شاپ است گاه شیخانا
 نام نامیش فاره خور ستور
 پور پرزور موش در خانا
 پدرش پادشاه در کرمان
 بر تمامی خیل گهربانا
 او بعزم سیاحت از کرمان
 آمده بود سوی کاشانا

الی آخر . این هم يك کتاب دیگر شده است مثل نسخه‌ای که آقای بهروز تهیه کرده است ولی این اقلأ گفته است که این شعرها از منست و از عبید زاکانی نیست و بر صفحهٔ اولش هم نوشته است موش کربه من تألیفات و تصنیفات محمد محسن المتخلص بشائق . اما اگر بنا شد کتاب باسم عبید زاکانی منتشر شود باید چنان باشد که او نوشته ، ولو اینکه بدو خراب و مغلول نه شده باشد ، و آقای بهروز آن را خوب و عالی

و صحیح کرده باشد . ما آن کار اصلی را میخواهیم . چکنیم ؟ بی سلیقه ایم .

موش و گربه منظوم دیگر

نسخهٔ این منظومه هم در کتبخانهٔ دیوان هند (India Office) در لندن است
 نشان P and A 256 (اوراق b ۲۳ تا b ۳۳ از مجموعه‌ای) و نائمام است (۱) . اهمیت آن
 در اینست که ناظم گفته است قصه‌ای منشور از عهد قدیم بدستم رسید آن را بنظم در
 آوردم . و بنده گمان می‌کنم که همان قصهٔ منشور قدیم هم بدست عبیدزاکانی (یا
 هر کس که موش و گربه معروف را ساخته) رسیده بوده و آن را بنظم آورده بوده است .
 در این قصهٔ جدید که ببحر متقاربست گربه موسوم است به «ورغله» یا «ورغله» ، و
 سالار و سرور موشان را فرقیور نام است و شاه موشان که لشکر بجنک گربه می‌آراید
 منود است . نظم کتاب بسیار محکم است و عده‌ای الفاظ قدیم دارد مثل بنشاخت بجای
 بنشانند ، و میناد و غیره ؛ و لفظ سخن را بضمّ خاء بکار برده و با بُن قافیه کرده است .
 اگر چنانکه حدس میزنم ساختهٔ ملا فیروز همعصر فتحعلی شاه باشد معلوم میشود
 این مرد زردشتی در شاهنامه بسیار تتبع کرده بوده و بشیوهٔ آن خوب آشنا بوده و
 طبع شعری برتر از متوسط داشته است .

اینک مندرجات آن ده ورق بتلخیص و اختصار :

پس از حمد و نعت ای نویسنده مرد	زمین باید این داستان گوش کرد
یکی قصه‌ای دیدم از باستان	پراز مضحکه اندر و داستان
زموش و زگربه فراوان سخن	بدیدم در آن نامه گشته کهن
ز آرایش رزم و از جنگشان	هم از جستن نام وهم ننگشان
ز رزم و ز بیکار و کین توختن	جهان را ز کینه بر افروختن
چو دیدم مرآت داستان کهن	چنان خواستم کلورم در سخن
بنظم آورم نشر دیرینه را	فروزم ازین داستان سینه را
چو خواند کسی شاد و خندان شود	گشاده دل و سیم دندان شود

چنین گفت دهقان پاکیزه مغز
 یکی گربه‌ای بود همچون پلنگ
 مر آن گربه را نام بُد ورغله
 بهر سو همی راند بیگ گمان
 بدل گفت باشد بمیخانه موش
 که شاید بدان جا بچنگ آورم

موش از گوشه‌ای بیرون می‌جهد ، مست میشود و رجز خوانی می‌کند :
 کجا ورغله گربه بد نژاد
 بد او زموشان بگردانما
 زمانه مرا کرد ورغله گیر
 پس از گرفتار شدن عذرخواهی می‌کند :

دلت را بمستی بیازرده ام
 چه خوش گفت دانای پیشین زمان
 غلط کرده ام سخت که خورده ام
 که می را سبکسار تا خورده به
 چو بگشاد از بند گویا زبان
 اگر خورد بر جای خود مرده به

بعد از آنکه گربه موش را می‌کشد کسان موش آگاه میشوند و در عزای مرگ او ناله و زاری می‌کنند و مادرش از غصه خود را می‌کشد و کسان او نعشش را در تابوت نهاده می‌برند .

دگر گویم از کار گربه سخن
 بآب روان شد سرو تن بشت
 چنانچون شنیدم ز سر تا به بن
 یکی جای پاکیزه‌ای باز جست
 ره مکرو تزویر از سر گرفت
 قضا را یکی موش در گوشه بود
 چوموشان زموش این خبر یافتند
 بر ایشان یکی موش سالار بود
 چو جهان دیده و پیرو هشیار بود
 خردمند و بینا دل و پیر بود
 مر آن موش را نام فرفیر بود

بایشان گفت که این تزویر است و فریب نباید خورد ، آنها استدلال می‌کنند

که اگر ربا و دروغ بود درجائی دیگر و آشکارا توبه می کرد :

ولیکن چو اندر نهان توبه کرد
 نباید بنزدیک او شاه وار
 چو این کرده باشیم شادان شود
 چو فرقی بشنید این داستان
 که نخچیر گردد چو از خویش سیر
 چو آهوزجان خود آید بتنگ
 باز آنان جواب میدهند :

چو نا آشنا سگ گزنده بود
 چو موشان شنیدند از وی سخن
 و عاقبت فرقی تسلیم رأی ایشان گردید :

بیاورد ده اسپ تازی نژاد
 غلامان رومی برومی قبای
 کنیزان چینی چو زیبا تذرو
 ده استر ز گستر دنی بار کرد
 ازان پس بگره یکی نامه کرد
 درود فراوان ز فرقی موش
 نامه و هدایا روانه کرد .

نشسته بآرام ورغله شاه
 سپاهی ز گره چو دریای نیل

چو بشنید ورغله بنواختشان

چو خوان خورده شد ساقی لاله رنگ
 بخوردند چندانکه گشتند مست
 بیاده زد لها فرو شست زنگ
 بچنید گره ز جای نشست

ز جاجست چون برق و بگرفت موش دوره پنچ تن را بر آورد هوش
 موشانی که از چنگ او فرار کردند بفر فیر چنین گفتند :

بر تخت نزدیک بمشاخت مان بچربی بسی آفرین ساخت مان
 بآخر نهانی دل آشکار نمود و نمودیم از وی فرار
 بیفکنند ده تن ز موشان ما رئیسان با رای و هوشان ما
 فر فیر نامه ای بشاهنشاه موشان نوشت و در آن گفت :

ازان پس بسی آفرین و درود ز فر فیر بر شاه موشان نمود
 شه جمله موشان و با دستگام بر آورنده اوفتاده ز چاه
 بدین جا یکی گربه ورغله نام که هرگز بکیتی میناد کام

ولی بعضی از موش نا دیده کار ندیده ز نیک و بد روزگار
 ز تزویر و دستان نخوانده سبق نگردانده ز اسفار حيله ورق
 بگفتند باید یکی نامه کرد
 بسی هدیه باید فرستاد زود

ولی او بر سر ما چنین و چنان آورد . . . این شکایت نامه را توسط نامه بر روان کردند :

چو از دور ایوان سلطان نمود بدید آمد از اسپ تازی فرود
 نمود نامه را خواند : *شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

زارکان دولت دو بودش وزیر جوان هر دو در سال و در عقل پیر
 بهوش و بدانش و را رهنمای ازیشان بدی شخص دولت بیای
 یکی نام او **شنگ** و **هنگ** آن دگر بتدبیر و دانش بهر جاستر (؟)
 ایشان بمنمود نصیحت کردند که :

همان به که با او مدارا کنیم ره آشتی آشکارا کنیم
 بفرمی دلش را بدست آوریم از آن به که بر خود شکست آوریم
 ز سعدی چه نیک این سخن در خور است که معنی و لفظش چو لعل و دراست
 چو بینی که دشمن بکین اندر است سلامت بتسکین و لین اندر است

(و کتاب بهمین جا ختم میشود). نسخه مورخ محرم ۱۲۸۱ است. این نسخه از جمله نسخه هائی است که در بمبی از برای یکی از زردشتیان از روی نسخه های خطی ملاً فیروز نوشته شده است. در همین مجلد دو قصیده از همان ملاً فیروز هست که خطاب بسرجان ملکم بهادر کرده و او را مدح نموده است: در یکی گوید:

جارج نامه نظم کردم تا ز شاه و کمپنی صاحب سامان شوم کردم ز تنگی رستگار
و در دیگری گوید:

زان بنا کز نظم افکندم بنام جارج شاه کان نگر دوتا بجاویدان خراب و مختلل

.....

کمترین داعیان فیروز از صدق و صفا بهرتو از در گه دادار دارد این امل ...
و اما این موش و گربه اگر چه بشیوه باستانی گفته شده است دارای الفاظ تازه بسیار است و حتماً در همان عهد فتحعلی شاه سروده شده است و من بعید نمی دانم که آن را نیز همان ملاً فیروز نظم کرده باشد. اگر آنچه می گوید که داستان را از روی قصه منثوری ساخته است راست باشد مأخذ او و مأخذ آن منظومه منسوب بعبد زاکانی یکی بوده است، و عبارات و تعبیرات بسیار که در بین دو منظومه مشترك است دال بر وحدت منبع است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۳ مهر ماه ۱۳۳۶،

پرتال جامع علوم انسانی
مجتبی منوی

پرسش

از دولت ای دلبرك گندم فام از شام بصبح افکنی از صبح بشام ؟
از چیست وفای وعده را در هر روز

حبیب یغمائی